



دفاع و مبارزه ملی مردم طبرستان

برابر تازیان

طبرستان سرزمینی است که مردم عبور و وطن پرست آن ، با مبارزات ملی خود ، نودویست سال پس از تسلط تازیان بر ایران ، نگذاشتند بیگانگان بر ایالت ذرخیزشان دست یابند و اگر گاه اتفاق می افتاد که سرداران عرب ، با توسل به نیرنگ و قدرت نظامی فوق العاده ، باین سرزمین وارد میشدند ، مردم آن سامان با پرداخت میلی پول ، بعنوان جزیه ، موقتاً سر آنان را انسر خود کم میکردند ولی بعداً در فرصت مناسب سر بدانیان برمیداشتند و عمال و حکام بیگانه را از سرزمین پدران خود به بیرون میراندند .

این سرزمین بین کوههای سر بلك کشیده و صعب العبور واقع است . بهمین علت نمایندگان خلفا هیچگاه نتوانستند بر آنجا تسلط کامل یابند ، بطوریکه در تمام مدت تسلط خود بر ایران ، همواره با مردم این سامان در نبرد و زد و خورد بودند . بنا بر این طبرستان یکی از قانونهای برشور انقلاب وطنی و جنبشهای ملی ایران علیه تازیان بشمار میرود و صحنه های درخشانی از ییکارایی قیوم مردم آن خطه در تاریخ به ثبت رسیده است که آگاهی بر آنها موجب عبرت و مباحثات است . بیشك جزئیات هریك از این مدافعات كه شوق و شور وطنی آشکارا در آن چشم میخورد سرمشق بسیار ارزنده و آموزنده برای آیندگان این مرز و بوم خواهد بود . قبل از تسلط عربان بر ایران ، یعنی در دوره ساسانیان و حتی اشکانیان ، رسم بر این بود كه پیوسته یکی از سپهبدان کاردان ایران ، از طرف پادشاه ، بفرمانفرمائی طبرستان منصوب

میگردید . این فرمانروا بهیچ‌عنوانی از مقام خود معزول نمیشد و تا آخر عمر در آن منصب برقرار بود . پس از مرگ وی نیز ، اگر فرزندی لایق داشت ، او زمام امور را در دست میگرفت و مانند پدر بفرمانروائی طبرستان میپرداخت ، در غیر اینصورت سپهبد دیگری بجای فرمانروای متوفی منصوب میگردید و این قاعده تا زمان غلبه تازیان بر ایران ، به همین ترتیب ، جاری و برقرار بود .

پس از حمله تازیان بر ایران ، چون جهانگشائی آنها توسعه یافت نوبت فتح طبرستان رسید ، سپهبد طبرستان در ازاء پرداخت پولی اندک پیشنهاد سلح کرد ، عربان نیز چون برای تصرف سرزمین عجیب و پربینج و خنم و صعاب‌العبور طبرستان سخت بزرگت افتاده و عاقبت ناامید شده بودند ، این پیشنهاد را پذیرفتند . طبق نوشته ابن اسفندیار ، در تاریخ طبرستان حضرت حسین بن علی (ع) و مالک اشتر نخعی از جمله کسانی بودند که بطبرستان آمدند و واسطه عقد قرارداد شدند . باین ترتیب تاملتی مردم طبرستان با پرداخت مبلغی پول ، بعنوان جزیه یا غرامت یا مالیات مقطوع ، از شریکانگان تازی در امان بودند ، تا اینکه عثمان دوسین خلیفه مسلمانان در سال ۲۹ هجری سعید بن العاصی را بولایت کوفه و عبدالله بن عامر بن کریم بن حبیب بن عبدشمس را بولایت بصره برگماشت ، در این هنگام مرزبان طوس نامه‌ای به سعید بن العاصی و نامه‌ای نیز به عبدالله بن عامر نوشت و آنان را بخراسان خواند و بهریک وعده تولیت طبرستان داد ، مشروط بر اینکه بجنگ و کارزار اقدام و بر صاحب طبرستان غلبه کنند ، ابن عامر پیشی جست و بخراسان رفت ، اما سعید بن العاصی آهنگ طبرستان کرد و بنا بقول مورخان حضرت امام حسین (ع) نیز در این سفر با وی بودند . برخی نوشته‌اند سعید بن العاصی ، بی آنکه از کسی نامه‌ای باو برسد ، از کوفه رهسپار طبرستان شد ، چون بطبرستان رسید با صاحب طبرستان کارزار کرد و همیشه و قریه نامیه را بگشود . فرمانروای جرجان از در سلح درآمد و بر عهده خود گرفت که دوست هزار درهم بقلیه و افیه بپردازد و ایفاء تسبی کرد . از جمله شهرنمائی را که سعید بن العاصی گشود ، رویان و دماوند بود و اهالی جبال نیز مبلنی به سعید بنشیندند . ولی بیشتر مورخان این قول را صحیح نمیدانند و نظر آنان بر این است که در عهد خلفای راشدین ، هیچیک از سرداران عرب بر طبرستان دست نیافتند ، بطوریکه در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و همچنین در تاریخ طبرستان و سازندگان و رویان تألیف ظهیرالدین سرعشی آمده است : در زمان خلافت معاویه شخصی بنام مصقلة بن هبيرة الشیبانی اولین بار به تسخیر طبرستان رفت ، وی با چهار هزار یا بیست هزار تن از افراد خود مدت دو سال با فرخان بزرگ فرمانروای مقتدر طبرستان در زد و خورد بود . عاقبت با زور و غلبه زیاد به طبرستان وارد شد ، گروهی را اسیر کرد و بسیاری از مردم آن سامان را بقتل رسانید . ولی در حین عبور از تنگه‌ها و گردنه‌های آن نواحی مورد حمله سخت مردم دلیر و شکست ناپذیر طبرستان قرار گرفت و از قتل و جبال اطراف ، او و همراهانش را سنگ باران کردند ، بطوریکه بیشتر سپاهیان مصقله هلاک شدند و خود او نیز کشته شد . از آن زمان بیعد ، تازیان هر موقع آهنگ کارزار بلاد طبرستان میگردند ، از ورود بداخل شهرهای طبرستان خودداری و سخت برهنیز میگردند ، تا در زمان خلافت سلیمان بن عبدالملک خلیفه اموی ، یزید بن مهلب والی خراسان شد

و رحل اقامت بطبرستان افکند، سپهبد طبرستان از دیلم کمک خواست و دیلمیان برای او مدد فرستادند. یزید در روزی چند با سپهبد جنگید و پس از جنگ و گریز حبله گرانه و انجام عملیات خلاف انسانی در جرجان، ناگزیر سپهبد را بخواستن صلح مجبور کرد و وی برعهده گرفت که در هر سال چهار میلیون و هفتصد هزار درهم مثقالی، بعنوان غرامت، پردازد و چهار صد بار زعفران هدیه فرستد و همه ساله چهارصد تن مرد که هر یک سپری بر سر نهاده و قنطاری از سیم و بالشی از حریر داشته باشند روانه دارد. در این وقت یزید، رویان و دماوند را نیز فتح کرد. پس از آن مردم طبرستان مواد قرارداد صلح را گاهی اجرا میکردند و گاهی از انجام آن سرمبچیدند، تا دوره خلافت بمروان بن محمد رسید اهالی طبرستان بطور کلی عهد را شکستند و از آنچه تعهد کرده بودند همه ساله بدربار خلافت بفرستند سر باز زدند، تا اینکه خلافت از مروان به عباسان منتقل شد و سفاح، خلیفه عباسی بر مسند خلافت نشست، وی عاملی بطبرستان روانه داشت، اهالی با او نیز از در آشتی درآمدند و با دادن مالی چند وی را از خود راضی کردند، سپس با او هم بفریب و مکر رفتار کردند و بسیاری از عربان را کشتند. در زمان خلافت منصور دوانقی پیشکار پراستعداد و انقلابی ابومسلم بنام سنباد، بعد از شکست در جنگ با لشکریان عرب، تمام اموال و خزائن او را برداشت و از ری بطبرستان رونهاد و عاقبت در بین قومس و طبرستان بدست طوس پسر غموی سپهبد خورشید بقتل رسید و طوس اموال و خزائن مذکور را بطبرستان نزد سپهبد خورشید برد. چون این خبر بخلیفه منصور رسید، قاصدی نزد سپهبد بطبرستان فرستاد و او را مأمور کرد که اموال و خزائن ابومسلم را از سپهبد خورشید بازستاند، سپهبد سر بریده سنباد را توسط شخصی بنام پیروز نزد خلیفه فرستاد ولی خلیفه، پس از خشنودی از وصول سر بریده سنباد، ضمن ارسال تاج شاهنشاهی و تشریف برای سپهبد، درخواست ارسال خزائن ابومسلم و خراج طبرستان را از او نمود، سپهبد در این مورد اندیشه کرد، سرانجام دستور حمل خراج طبرستان را بقرار عهده گذشته بیغداد صادر نمود بدین قرار: (مبلغ سیصد هزار درهم، بعدد هر درهم چهار دانگ سیم سپید بودی. جامه سبز ابریشمین از بساط و بالشی سیصد تاء، کتان رنگین نیکو سیصد لت. کوردینهای زرین و رویانی و لغورج سیصد، زعفران که در همه دنیا مثل آن نبوده ده خروار. انار دانگ سرخ ده خروار. ماهی شورده خروار. چهل استر را این بار در کردند و در سر هر استر غلامی ترك و یا کنیز کی بنشانندی).^۱ خلیفه منصور چون خراج ارسالی طبرستان را دید بطمع تصرف قطعی آن دیار افتاد و در مروج مراجعت قاصد سپهبد باو گفت که از قبول وی به سپهبد بگویند که برای دفع عید و حجبار بن عبدالرحمن، که در آن سال در خراسان سر بطنیان برداشته بود، فرزندش مهدی را که حاکم ایالتهای ری و قومس و خراسان بود مدد کند، سپس نامه ای بفرزندش که در ری مقیم بود نوشت باین مضمون که: وی نامه ای نزد اسپهبد طبرستان فرستد و گویند

چون امسال در عراق قحطی است لشکریان ما که قصد خراسان دارند ناگزیر از مازندران عبور خواهند کرد .

اسپهبد ، غافل از خدعه و نیرنگ خلیفه جبار عباسی ، برای احتیاط و از اینکه مردم مازندران در زحمت نباشند ، با اهالی کنار دریا دستور داد که به کوهستان کوچ کنند تا از عبور لشکریان عرب آسیبی نبینند . مهدی یکی از سرداران عرب را بنام ابوالخصیب ، بالشگری بی شمار ، به طبرستان و عمر بن العلاء را ، که وقتی در گرگان مرتکب قتل شده بود و از آنجا بمازندران پناه برده و مدتها در نزد اسپهبد خورشید زندگی نموده بود و راهها را بخوبی میدانست ، بطرف آمل فرستاد لیک این مرد بی شک از جاسوسان دولت غدار بنی عباس بوده است زیرا آنان حتم داشتند که با توجه به پناهگاههای متعدد و پنهانی طبرستان و شوق و شور وطن خواهی مردم این سامان ، با زد و خورد و لشکر کشی به تسخیر استان زرخیز مازندران موفق نخواهند شد و تا آن تاریخ نیز در این امر توفیق نیافته بودند . در اینجا ذکر خدعه و نیرنگ دیگری از مکر و افسون بی شمار عباسیان را که یاقوت در معجم البلدان نوشته ^۱ - بنی - مناسبت نمیداند : (در این اثنا نوبت خلافت منصور در رسید ، وی خازم بن خزیمه التسمی و روح بن حاتم المهلبی را به همراهی مرزوق ابوالخصیب بطبرستان روانه ساخت . چون وارد طبرستان شدند تا چندی با اهالی در مدافعه و زد و خورد بودند ، لکن از مدافعات خود نتیجه نبردند و کار برایشان تنگ گردیده عاقبت هر سه تن بایکدیگر اتفاق کردند که با اهالی طبرستان از در مکر و فریب داخل شوند . از این رو خازم و روح با ابوالخصیب نزاعی دروغین کردند و او را بسیار زدند و موی سر و ریش او را بتراشیدند تا او نیز بر سپهبد حيله و رزد ، ابوالخصیب با حالی پریشان نزد اسپهبد رفت و از عمال خلیفه شکایت برد ، چون اسپهبد او را نالان و بد حال یافت وی را تفقد کرد و وقت برد و رفته رفته او را از خواص دربار خود کرد ، از این رو ابوالخصیب نیز بهر حيله که توانست ملك طبرستان را از حیطة اقتدار اسپهبد بیرون آورد و آنجا را مالک شد) .

عمر بن العلاء بآمل رفت . مرزبان آمل که از طرف اسپهبد مأمور پذیرائی لشکریان عرب بود چون دید آنان قصد تصرف دارند ، با سپاهی اندک که داشت دلیرانه جنگ کرد تا کشته شد ، و شهر آمل بتصرف عمر بن العلاء درآمد . اسپهبد چون وضع را چنین دید بهتر آن دانست که برای تهیه قشون بگیلان برود ، بنابر این خانواده سلطنتی و کلیه اموال و خزائن خود را به دژ مستحکم (عایشه گرگیلی) که بین راه لاریجان ، بالای دربند کولا ، واقع بود انتقال داد و خود باتفاق باقیمانده مردان جنگی و چند خروار زر از راه لاریجان و رویان به دیلمان رفت و بجمع آوری قشون پرداخت ، لشکریان عرب چون از عزیمت او مطلع شدند در تعقیب او تاختند ولی باو دست نیافتند و دژ عایشه گرگیلی را محاصره کردند ، بطوریکه مورخان نوشته اند : دژ مذکور مدت دو سال و هفت ماه در محاصره تازیان بود و در این

مدت تسخیر آن کوچکترین توفیق نیافتند تا اینکه بدبختانه مرض وبا در دژ افتاد و چهار صد نفر از ساکنان دژ مردند و بقیه چون خود را بامرگ مواجه میدیدند تسلیم شدند . تازیان افراد خاندان سلطنتی اسپهبد را که در بین آنان دو دختر زیبای وی بنام آذرمیدخت و ورمجه بودند و همچنین غنائم قیمتی دژ را که فقط حمل آنها از بالای دژ به پائین مدت ۷ شبانه روز بطول انجامید ، بنوان تحفه ، برای خلیفه به بغداد فرستادند . در اینموقع اسپهبد خورشید با پنجاه هزار تن مرد جنگی که در دیلمان گرد آورده بود عازم طبرستان شد ولی درین راه خبر تسخیر دژ و اسارت خانواده خود را شنید و از شدت تأثر با زهری که در نگین انگشتر داشت خود را کشت (۱۴۲ هجری .)

قیام و انقلاب ملی شگفت انگیز مردم طبرستان

بعد از این ماجرا طبرستان در تحت سلطه حکومت بیگانگان و نواب خلفا درآمد ولی این دوره ظلمانی بیش از ۲۵ سال دوام نیافت . در این مدت نمایندگان خلفای عباسی بامردم غرور و وطن پرست نواحی شمال ایران بانهایت بیرحمی و قساوت رفتار کردند ، بطوریکه مردم از ظلم و تعدی آنان بستموه آمده اند ، ناچار سران قوم سازندگانی بدور بازمندگان خاندان سلطنتی قدیم که در کوهستانها حکومت میکردند جمع شدند و زمینه انقلاب ملی علیه بیگانگان تازی فراهم شد . در این موقع ونداد هرمز از اولاد سوخرا در اطراف ساری و اسپهبد شروین در سوادکوه راستاندار پادوسپان دوم در کلاردویان حکومت میکردند و قسمت دشت و ساحل در اختیار عربان بود . ابتدا سران مردم شاکتی نزد ونداد هرمز رفتند و او را برای پیشوائی انقلاب برگزیدند . او کشته اول با اسپهبد شروین مشورت باید کرد و از مصمغان و لاش بیعت طلبید ، اگر آنان موافقت کنند انقلاب ممکن است و این خروج را من پیش گیرم . پس نزد اسپهبد شروین که در شهر یارکوم بود و همچنین نزد مصمغان و لادش که در میان دورود مقیم بود فرستادند و پیشنهاد خود را مبنی بر خروج و قیام بر ضد بیدادگران عرب ابراز داشتند اسپهبد شروین و مصمغان با اتفاق با این کار موافقت کردند پس از بحث و تبادل نظر همگانی تصمیم گرفته شد در یک روز یک ساعت معین انقلاب همگانی مردم آزادمنش طبرستان آغاز گردد . ترتیب انقلاب نیز ایندور تعیین شده که در وقت تعیین شده ، همه مردم طبرستان از کوچک و بزرگ ، مردوزن ، باهر وسیله و حربهای که تهیه آن ممکن باشد هر یک از عمال خلیفه یا افراد عرب را در شهرها ، دهکدهها ، بازارها ، گرمابهها ، راهگذرها ببینند باو حمله برده و بکشد . در شب موعود ، برسم نیاکان پرافتخار ایرانیان ، آتشکده ها روشن شد و طبق قرار قبلی بر سر کوهها آتش جهت علامت قیام و انقلاب برافروختند و مردم طبرستان که آماده کارزار بودند با قشون منظم اسپهبدان تحت فرماندهی ونداد هرمز و معاونت اسپهبد شروین بر قشون تازیان

تاخند . یعنی درهر شهر و ده و قصبه بر سر بیگانگان عرب هجوم آوردند و در نتیجه پنجاه پادگان نظامی عربان را که در نقاط مختلف مازندران ، برای احتیاط و مقابله با بازماندگان اسپهبدان طبرستان ، ساخته بودند در يك روز اشغال کردند و قریب بیست هزار از لشکریان عرب را کشتند .

معروف است که زنان مازندرانی شوهران خود را که عرب بودند از ریش میگرفتند ، و تحویل لشکریان طبرستان میدادند که بقتل برسانند . در این واقعه بیشتر سرداران عرب کشته یا فراری شدند جز عمر بن الملاء که مورد غضب خلیفه بود و بمردم طبرستان پناه آورد . لشکریان عرب نیز عموماً کشته شدند ، بطوریکه اجسادشان در بین راهها مانع رفت و آمد گردید .

بدین ترتیب بار دیگر مردم طبرستان ، با يك قیام و انقلاب ملی ، تازیان را از مرز و بوم خود بیرون راندند (۱۶۸ هجری) و آنان را وادار کردند که بیش از پیش در برابر از خود گذشتهگی و شهادت ایرانیان اصیل در راه حفظ استقلال میهن سرتعظیم فرود آورند .

جوانمرد جز بجوانمرد نیاز نبرد

راد طبعی که در غمی افتاد جز برآدان مباد پیوندش
زانکه گر التجا کند بلئیم ویرانم باغ علم انسانی و مطالعات فرهنگی
گر برحمت همی کند یادش در بحکمت همی دهد پندش
آخر الامر چونکه درنگری این مثل سائر است و نیست شگفت
پیل چون در وحل فرو ماند
جز به پیلان برون نیارندش
گر نویسد بزر خردمندش
جز به پیلان برون نیارندش

« لا »